يك سبد شكوفه

لطافت‏هاى قرآنى (4)

(قسمت آخر)

نازك‏انديشى در بكارگيرى واژه‏ها

حافظ پژوهان، يكى از مهمترين عوامل موفقيت و ماندگارى اشعار حافظ و ديگر قله‏هاى رفيع ادبيات ايران را، بكارگيرى دقيق واژه‏ها در جايگاه خود مى‏دانند. يعنى آن‏ها واژه‏ها را با دقت، حساسيت و وسواسِ بسيار دستچين مى‏كردند، به طورى كه جايگزينى واژه‏هاى ديگر تأثير واژه قبلى را بر شنونده يا خواننده ندارد.

بى آن كه بخواهيم سخنان والاى پروردگار را تا حد شعر بعضى از شعرا - گر چه اين اشعار خود از قله‏هاى آسمان ساى زيبايى به شمار مى‏آيند - فرود آوريم، بايد بگوييم كه اصولاً در ادبيات چيزى به نام «مترادف» وجود ندارد؛ چرا كه هر واژه از لحاظ عاطفى و تفكر برانگيزى و... جايگاه خود را دارد و هيچ واژه‏اى نمى‏تواند به طور دقيق جايگزين واژه‏اى ديگر شود، مگر آن كه اندكى از بار معنايى و عاطفى و... آن چشم پوشى كنيم.

در يك نگاه سطحى، به نظر مى‏رسد، مى‏توان برخى از كلمات آيه‏ها را با كلمات ديگر كه همان مفهوم را منتقل مى‏سازند جابجا كرد، اما سخن شناسان بزرگ و نازك انديشان، چنين كارى را ممكن نمى‏دانند و همين نكته باعث شده كه تاريك انديشان نتوانند در اين هزار و چهارصد سال، سوره‏اى بلند، كه حتى آيه‏اى كوتاه همانند آيات قرآن بياورند.

نمونه اول:

«(قَد أفلَحَ مَن زَكَّيها) وَ قَد خابَ مَن دَسَّيها»

«(به درستى هر كس كه آن - يعنى روان خويش را - پاكيزه داشت، رستگار شد) و به راستى نوميد شد، هر كس كه آن را فرومايه داشت.»

شمس، آيه 10

«دسّيها» از ماده «دسّ» است؛ دسّ يعنى تحريف كردن، و قلم بردن. [مثل اين كه كسى‏] در متن اصلى و صحيح يك مؤلّف، غلط وارد كند؛ يا در يك سندِ تنظيم شده قلم ببرد... اين را مى‏گويند: دسّ، و تحريف.

قرآن چه زيبا تعريف كرده است. مى‏گويد: اى انسان! تو يك كتابى، در اين كتاب غلط ننويس، يعنى درست بنويس. هر جا كه شناخت تو صحيح است، [بنويس‏]. هر حرف غلطى را بر لوح نفس خودت ثبت كنى، به اين كتاب خيانت كرده‏اى. هر چيز لغو و مزخرف يادگيرى، كه نه به درد دنيايت مى‏خورد و نه به درد آخرتت، [به اين كتاب خيانت كرده‏اى‏].

نمونه دوم:

هنگامى كه خداوند در سوره بقره، آيه 49 از كشتار نوزادان به دست فرعون سخن مى‏گويد، از واژه «ذبح = سربريدن» به جاى «قتل = كشتن» بهره مى‏جويد تا تصوير هراس‏آور صحنه كشتار نوزادان بى‏گناه را در وجدان آدمى مجسم كند.

نمونه سوم:

قرآن در موارد بسيارى، اگر از موضوعاتى سخن مى‏گويد كه تنها به انديشه و تفكر آدمى مربوط است، واژه «يعلمون = مى‏دانند، آگاهند» به كار مى‏گيرد؛ و در مواردى كه به درك حسى آدمى وابسته است (و امكان اشتباه در حس نيز بسيار است)، از واژه «يشعرون = حس مى‏كنند» استفاده مى‏كند.

نمونه چهارم:

در سوره «عَبَس»، آيه 34 كه مى‏فرمايد:

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِن أخِيهِ.»

«روزى كه «مرء» از برادرش مى‏گريزد.»

واژه «مرء» به جاى «انسان» يا «رجل» [= مرد] آمده و تنها اين واژه است كه مى‏تواند هدف آيه را به زيباترين بيان بازگو كند؛ نه كلمه مرد يا انسان. زيرا اگر انسان مى‏گفت، هم شامل مرد مى‏شد و هم زن، و اگر رجل مى‏گفت، منظور جنس مرد در برابر جنس زن بود و هر دو هدف آيه نمى‏باشند. هدف آيه آن است كه بگويد: سهل‏انگارى و كم‏كارى در اين جهان، باعث مى‏شود تا در آن روز بزرگِ بازجويى، مرد از برادرش بگريزد.

نمونه پنجم:

قرآن كريم در توصيف هراس انگيز قيامت چنين مى‏گويد:

«يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرضِعَةٍ عَمّا أَرضَعَتْ.»

«روزى كه در آن ببينيد هر زن شيردهنده‏اى از نوزاد شيرى‏اش غافل شود.» حج، آيه 2

1- از واژه «شيردهنده» به جاى «زن» بهره گرفت تا شدت عاطفه را نشان دهد. در حالى كه زن، ممكن است كودكى را دوست بدارد يا خير.

2- استفاده از «مرضعه» به جاى «مرضع»، با اين توضيح كه مرضع به زنى گفته مى‏شود كه شير دارد و مى‏تواند كودكى را سير كند، و مرضعه به زنى گفته مى‏شود كه «در حال شير دادن كودك» مى‏باشد. و قرآن مى‏خواهد بگويد: روز قيامت به گونه‏اى است كه مادر يا دايه‏اى كه پستان در دهان نوزاد گذارده، از شدّت بحران آن روز كودكش را رها مى‏كند.

نمونه ششم:

در تصوير منافقان و دورويان مى‏فرمايد:

«وَ مِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ أمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْيَومِ الْأخَرِ وَ ما هُم بِمُؤمِنينَ»

«و اندكى از مردمان هستند كه مى‏گويند: به خداوند و روز بازپسين ايمان آورده‏ايم، ولى آنان مؤمن نيستند.» بقره، آيه 8

1- گفته: «برخى از مردمان» و نگفت: «منافقان»، تا شايد آنان از گمراهى خود دست بردارند و به جاده سبز هدايت گام نهند و اگر به صراحت گفته مى‏شد: «من المنافقين»، ديگر اميدى به بازگشت آنان نبود.

2- با توجه به يكى از معانى «مِن» در ادبيات عرب، آيه مى‏گويد: «اندكى از مردم» چنين‏اند تا تصور نشود بخش بزرگى از مسلمانان چنين بوده‏اند.

3- دورويان براى نشان دادن استوارى ايمان خود، جز ايمان به پروردگار، ايمان به روز واپسين و قيامت را نيز بر زبان آورده‏اند تا بر ايمان خود تأكيد بيشترى داشته باشند.

4- پروردگار با آوردن جمله اسميه «و ماهم بمؤمنين»، نشان مى‏دهد حتماً اين سخنشان دروغ است.

5- با توجه به زائد بودن «با» در «بمؤمنين»، بر دروغين بودن ادعاى منافقان تأكيد بيشترى شده است.

نمونه هفتم:

قرآن كريم از زبان جادوگران (پس از ايمان آوردن به خدا) چنين مى‏گويد:

«رَبَّنا أَفرِغْ عَلَينا صَبراً.»

«پروردگارا بر ما صبر فرو ريز.» اعراف، آيه 126

به راستى چه واژه‏اى مى‏توانست نشانگر جان‏هاى تشنه آدميانى باشد كه همچون ظرفى تهى، چشم انتظار شكيبايى و تحمل هستند.

نمونه هشتم:

خداوند از قول جادوگران در برابر تهديدهاى وحشتناك فرعون چنين مى‏گويد:

«قالُوا لاضَيرَ إنّا إلى رَبِّنا مُنقَلِبُونَ»

«گفتند: باكى نيست، ما به پروردگارمان بازمى‏گرديم.»

شعراء، آيه 50

آيا واژه‏اى بهتر از «منقلبون»، مى‏توانست بيانگر «سرعت دگرگونىِ» جادوگران و اين كه چرخش آنان به سوى پرودگار، چرخش يكصد و هشتاد درجه‏اى و كاملاً بنيادين بوده است، باشد كه تعبير به «انقلاب» و «زير و رو شدن» شده؛ نه حركتى همراه با ترديد و دودلى.

نمونه نهم:

«وَ إذْ نَجَّيناكُم مِن آلِ فِرْعَون، يَسُومُونَكُم سُوءَ العَذابِ، يُذَبِّحُونَ أبناءَكُم وَ يَستَحْيُونَ نِساءَكم، وَ فِى ذلِكم بَلاءٌ مِن رَبِّكُم عَظيمٌ»

«و ياد كنيد كه شما را از آل فرعون رهانيديم كه همواره شما را به بدترين صورت آزار مى‏دادند، پسرانتان را مى‏كشتند و زنانتان را [براى كنيزى‏] زنده نگاه مى‏داشتند. و در آن آزمونى بزرگ از سوى پروردگارتان بود.»

بقره، آيه 49

در اين آيه، قرآن در مقام بيان نعمت‏هاى پروردگار بر قوم «بنى اسرائيل» است؛ مردمى كه خداوند آن‏ها را از فشار و ستم فرعون نجات بخشيد و آنان بايد براى هميشه سپاسگزار اين نعمت بوده باشند. اما زيبايى‏ها و نكته‏هايى چند درباره اين آيه:

1- كلمه «عذاب» [= شكنجه‏] خود منفى است؛ افزون بر اين، قرآن لفظ «سوء» [و در مجموع: عذابى سخت‏] را بدان افزوده تا بيانگر شدت و هراس آور بودن شكنجه باشد.

2- در اينجا نيز كشش زمانى «سوءالعذاب» چه بسا تبلور زمان طولانى خفقان فرعونى باشد.

3- واژه «يُذَبِّحُونَ» [= سر مى‏بريدند] خود تأكيد ديگرى است بر شدت فشار در حكومت پليسى فرعون. حرف «تشديد» در ادبيات عرب براى بيان «زياد انجام دادن و پافشارى كردن در كار» ى است ؛ در غير اين صورت، قرآن با لفظ «يذبحُون» [= مى‏كشتند] مى‏توانست حرف خود را بزند.

4- همچنين يذبّحون نشان مى‏دهد اين كشتن عمدى و از روى اراده بوده است.

5- واژه «يستحيون» [= زنده نگه مى‏داشتند] مى‏گويد: از طرفى مرگ بود و كشتار و از سويى زندگى اما با حياتى سراسر ذلت و خوارى كه كمتر از كشتن نبود؛ چرا كه زنده نگه داشتن زنان، نه به خاطر گرامى داشت مقام آنان بود، بلكه براى كنيزى بود.

بردگانى كه همه چيزشان در اختيار خداوندان زور و زر بود. با اين واژه، قرآن به تيره‏روزى مصريان اشاره مى‏كند.

چينش واژه‏ها در آيات

نمونه اول:

«يُبَصَّرُونَهُم يَوَدُّ المُجرِمُ لَو يَفتَدِى مِن عَذابِ يَومئِذٍ بِبَنيهِ \* وَ صَاحِبَتِهِ وَ أخيهِ \* وَ فَصِيلَتِهِ الّتى تُؤيِهِ \* وَ مَن فِى الْأرضِ جَميعاً ثُمَّ يُنجِيهِ»

«در حالى كه به همديگر نشان داده شوند، گناهكار آرزو كند كاش عذاب چنين روز را با فدا كردن پسرانش و همسرش و برادرش باز خرد. همچنين خاندانش كه به او سر و سامان داده است. همچنين هر كسى كه در روى زمين است، آن گاه باز رهاندش.»

معارج، آيات 11 - 14

پروردگار براى تصوير هراس‏انگيز انسان‏هاى تبه‏كار، در آن روز، مى‏گويد:

1- گنه كار و انسانى كه دست به كارهاى ناشايست مى‏زند، در فرهنگ قرآنى «مجرم» و تبه‏كار تلقى مى‏گردد.

2- با توجه به مباحث ادبى در زبان عربى‏1، توضيح آيه چنين است:

«در آن روز، تبهكارى كه بايد وارد دوزخ شود، دوست دارد از اين شكنجه رهايى يابد؛ گرچه اين رهايى به بهاى شكنجه شدن ديگر افرادى باشد كه در اين جهان براى وى عزيز بودند و آن‏ها را دوست مى‏داشت و با تمامى نيرو براى سلامتى آنان تلاش مى‏كرد. او در اين راه حاضر است فرزندانش (كه نزديكترين افراد به او در دنيا بودند) و همسرش و برادرش و خاندانش كه به او سر و سامان داده‏اند و حتى تمامى انسان‏هاى كره خاكى را فداى خويش كند، تا از آن عذاب نجات يابد.»

به راستى آيا تصويرى دقيق‏تر و گوياتر از اين آيه براى فهماندن عظمت عذاب الهى مى‏تواند وجود داشته باشد؟ عذابى كه آدمى براى نجات از آن حاضر است تمامى مردم بسوزند؛ اما او نسوزد.

نمونه دوم:

رستاخيز روز سرنوشت سازى است: «روزى كه در آن ببينيد هر زن شير دهنده‏اى از نوزاد شيرى‏اش غافل شود»؛ روزى كه «هر زن آبستنى [بى اختيار] وضع حمل كند»؛2 روزى كه «مردمان را مست بينى، و حال آن كه مست نباشند، ولى عذاب الهى سخت و سنگين است.»3

در چنين روزى، تنها چيزى كه آدمى بدان نيازمند است، «دفاع» از وى و «يارى» رساندن به اوست. از طرفى ديگر، در اين جهان، هنگامى كه آدمى در تنگنا و بحران‏هاى گوناگون گرفتار مى‏آيد، به طور معمول، به سراغِ برادرش مى‏رود؛ زيرا دفاع كردن و يارى رساندن، نياز به «نيرو» دارد و اين نيرو در برادر، در مقايسه با همسر يا فرزند يا پدر و مادر بيشتر وجود دارد. حتى مى‏بينيم كه حضرت موسى (عليه‏السلام) نيز پس از پذيرفتن بار سنگين پيامبرى، از خدا مى‏خواهد، برادرش «هارون» را كمك كار او قرار دهد تا از وى پشتيبانى كند.

بنابراين، خداوند در تصوير بحران آن روز، مى‏فرمايد:

«چون بانگ گوش فرسا درآيد؛ روزى كه انسان از برادرش بگريزد، و از مادرش و پدرش، و همسرش و پسرانش. براى هر كس از آنان در چنين روز كارى باشد كه او را از همه بازدارد.» عبس، آيه‏هاى 33 تا 38

در اين آيه:

1- برادر پيش از پدر و مادر و ديگران نامبرده شده؛ زيرا چه بسا بخواهد بگويد: برادرى كه پيش از هر كس از او چشم يارى دارد، نخستين فردى است كه از تو مى‏گريزد و به يارى تو نمى‏شتابد.

2- پدر و مادر قبل از همسر و فرزند نامبرده شدند؛ زيرا آنان نيز به خاطر نيروى بدنى و مالى، چه بسا بهتر از همسر آدمى بتوانند به انسان كمك كنند.

3- در نامبردن از پدر و مادر نيز، مادر پيش از پدر گفته شده؛ زيرا اگر فرزند چيزى بخواهد، به طور معمول مادر به خاطر آن كه لبريز از مهر و عاطفه است، زودتر از پدر به فرزند پاسخ مثبت مى‏دهد (چنان كه در زندگى خود نيز مى‏بينيم بسيارى از كودكان براى دريافت اشياى مورد علاقه خويش، به مادر مراجعه مى‏كنند). و قرآن مى‏خواهد بگويد: بحران چنان است كه مادر - كه كانون فداكارى است - نيز مى‏گريزد.

4- پدر، همسر و فرزندان نيز با توجه به مطالب گفته شده، به ترتيب نامبرده شده‏اند.

5- پس خدا چنين تصوير مى‏كند كه:

«اى انسان! هرگز بر اين گمان مباش كه در آن روز كسى بتواند تو را از آن شكنجه دردناك رهايى بخشد، جز انديشه‏هاى نيك و كارهاى شايسته‏ات».

نمونه سوم:

دو خانواده را در نظر بگيريد؛ خانواده «الف» در منزلى به سر مى‏برد كه برايش بسيار كوچك است. از هر جهت در فشار است؛ آن قدر از اين سختى بيزار است كه هر لحظه آرزوى رفتن به محيطى بزرگ‏تر و وسيع‏تر را دارد تا در آن جا آسوده زندگى كند.

خانواده «ب» در خانه‏اى وسيع زندگى مى‏كند. از آنچه دارد خرسند است و براى حفظ و دفاع از آن پافشارى مى‏كند.

پروردگار مهربان در آيه 125 از سوره انعام، وضعيت انسان دين باور و كافر به دين را چنين تصوير مى‏كند:

«بدين سان هر كس كه خداوند هدايتش را بخواهد، دلش را به پذيرش اسلام مى‏گشايد، و هر كس را كه بخواهد در گمراهى واگذارد، دلش را تنگ و تاريك مى‏گرداند، چنان كه گويى مى‏خواهد به آسمان بپرد [و نمى‏تواند]. خداوند اين چنين عذاب را بر كسانى كه ايمان نمى‏آورند، مى‏گمارد.»

اين آيه، ضمن صراحت در بيان كمبود اكسيژن در جو - كه يكى از معجزات علمى قرآن به شمار مى‏رود - نشانگر لطف و عنايت پروردگار به مؤمنان است.

در ابتدا، پيامبران تمامى انسان‏ها را بى هيچ تبعيض به راه عطرآگين توحيد فرا خواندند، و شهوت پرستان و ستيزه جويان نپذيرفتند و به مبارزه برخاستند. و نيك سرشتان سبزانديش با آگاهى پذيرفتند و در اين راه سبز گام نهادند.

پس از اين گزينش آزادانه كافران و مؤمنان، خداى مى‏فرمايد:

ما قلب مؤمن را مى‏گسترانيم و بدو آرامش مى‏بخشيم و شادمانى روحى بسيارى برايش فراهم مى‏كنيم تا با تمام نيرو از ايمانش دفاع كند و بر آن پاى بفشارد؛ اما دشوارى‏هاى روحى براى كافر پديد مى‏آوريم تا از كفر متنفر شود و از كوير گمراهى به بهارستان هدايت كوچ كند، و اين خود اوج مهربانى پروردگار براى راهنمايى بندگانش مى‏باشد.

البته يادآورى اين نكته شايسته است كه موارد زيبايى در ترتيب حروف و كلمات در آيه‏ها، تنها در آيات مورد بحث مى‏باشد. در مواردى ديگر، به دلايل ديگرى گاه دانسته اين نظم بر هم مى‏خورد كه سخن سنجان براى آن موارد نيز دلايل درخورى آورده‏اند.

نمونه چهارم:

هماهنگى‏هاى آيات تنها در گزينش حروف يا چينش واژگان نيست، بلكه اين زيبايى همدوش و هماهنگ با محتواست. مثلاً در آيات زير، صفاتى براى «قرآن» و «دين باوران» آورده مى‏شود، كه هر صفت بعدى، نتيجه صفت قبلى است:

«ذلِكَ الكِتابُ لارَيْبَ فيِه هُدًى لِلْمُتَّقيِنَ \* الّذينَ يُؤمِنُونَ بِالغَيبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ و مِمّا رَزَقناهُم يُنفِقُونَ \* وَالّذينَ يُؤمِنوُنَ بِما اُنزِلَ مِن قَبلِكَ وَ بِالأخِرَةِ هُم يُوقِنُون \* اُولئِكَ عَلى هُدىً مِن رَبِّهم وَ اُولئِكَ هُم الْمُفلِحُونَ»

«اين كتابى است كه شك در آن روانيست [كه‏] راهنماى پرهيزكاران است. همان كسانى كه به غيب ايمان دارند و نماز را برپا مى‏دارند و از آنچه روزيشان داده‏ايم، انفاق مى‏كنند. و كسانى كه به آنچه بر تو نازل شده است و بر آنچه پيش از تو فرود آمده است، ايمان دارند و هم آنان به آخرت يقين دارند. اينان از جانب پروردگارشان از هدايتى برخوردارند و هم اينان رستگارانند.»

بقره، آيه‏هاى 2 - 6

در جمله اول، از قرآن به عنوان كتاب كامل ياد شده و در جمله دوم، به عنوان كتابى است غير قابل ترديد - هم از جهت وابستگى‏اش به خداوند و هم در خبرهايش - و در جمله بعد، به عنوان راهنماى كسانى معرفى شده كه از خداى مى‏هراسند و پروا پيشه مى‏كنند. در آيه دوم، مؤمنان افرادى معرفى شده‏اند كه از قرآن بهره مى‏جويند. آنان دين باورانى هستند كه به چيزهاى غير مادى اعتقاد دارند. واجبات خويش را به جاى مى‏آورند. نماز مى‏گزارند و افزون بر واجب فردى، با پرداخت زكات، به وظيفه اجتماعى خويش نيز پاى بندند. به پيامبر خاصى تعصب نمى‏ورزند و به تمامى رسولانى كه پروردگار براى راهنمايى بشر فرستاده، ايمان دارند. در اين جمله، اوج ايمان، باور داشتن روز رستاخيز معرفى شده است. و چه بسا به خاطر نقش سرنوشت ساز آن در بهبود و اصلاح رفتارهاى اجتماعى و نقش آن در پيشگيرى بزهكارى‏ها و ستم پيشگى باشد. پس نتيجه طبيعى آيات گذشته آن است كه چنين مردمانى، در جاده هدايت خدايشان گام برمى‏دارند و آنان رستگارانند.

اين هماهنگى‏هاى محتوايى، در انتقال خطاب از غيبت به حضور و جابجايى فعل‏ها از زمان گذشته به زمان حاضر و آينده و... در ديگر آيات نيز به چشم مى‏خورد.

پى نوشت‏ها:

1- براى اطلاع بيشتر علاقمندان اين نكات ظريف مى‏گوييم كه بنا به نظر برخى از صاحب نظران زبان عربى، «لو» درآيه «مصدريه» است و جمله پس از آن در «تأويل مصدر» محلاً منصوب است ؛ زيرا «مفعول به» براى فعل «يودّ» مى‏باشد و اين حكم «لو»، پس از هر فعلى است كه مربوط به مسائل قلبى است، با اين توضيح به متن توجه فرماييد.

2- حج / 2.

3- همان.